هفته نامه

نوید

(وابسته به حزب توده ایران)

سال سوم ـ شمارهٔ ۵۵ ـ شنبه ۱۳ آبان ۱۳۵۷

بررسی چند مسألهٔ درون جنبش

درحالی که انقلاب چون‌توفان خشمگینی که بر اقیانوس می تازد، دم به دم خروشان تر و بی مهابا تر می شودو به برکت نبرد میلیونی توده‌ها که با شوروجانبازی بی‌سابقه ای آمیخته است، سنگرها و دژهای رژیم استبدادسلطنتی، یکی پس از دیگری فرومی ریزد، ما شاهدبروز پاره ای مسائل و رشدپاره ای گرایش های زیان بخش، در درون جنبشی که به نظر می رسدبا همه وسعت و چابکی، هنوز در آغاز مرحلهٔ اوج گیری است، هستیم.

جنبش سراسری میهن ما، علی رغم گستردگی بی سابقه و نیروی سرشار معنوی که از آگاهی توده آب می خوردو درهرگام تبدیل به نیروی مادی می شودکه مبارزه راقوام می بخشد، فاقد یک استخوان بندی سراسری، متناسب با جثهٔ ستبر خویش است. سازمان سیاسی همان استخوان‌بندی پیکرجنبش است. مارکسیسم سازمان سیاسی طبقه را نه تنها به خاطر تشکلی که در آن تجسم می یابد و با تبدیل کمیت به کیفیت، آن را ارتقاء می دهد، بلکه به خاطرخلاقیت و تحرکی که در ارتباط با نیروهای سازنده و عظیم تاریخ یعنی توده ها و به ویژه توده های کارگر بر می انگیزد، حائز اعجاز می شمارد. لنین که سازمان سیاسی را "واحدکل سترگ" می خواند، بر آنست که طبقه اتحادمعنوی خودرا به وسیله وحدت مادی سازمان تحکیم‌می بخشدو بدینسان به نیروی غلبه ناپذیری مبدل می گردد. لنین روی این نقطه نظر پای می فشاردکه "طبقه در مبارزه‌برای به دست گرفتن قدرت حاکمه، سلاح دیگری جز سازمان ندارد." معنی‌دیگرپیام لنین اینست که طبقه بدون سازمان سیاسی خود، ارتش خلع سلاح شده‌ای است. نیرویی است بالقوه، اما پراکنده و تجزیه شده.

جنبش انقلابی در شرایطی نظیر میهن ما بدون کارگران و بدون تکیه گاه سازمان سیاسی آنها، وثیقه مطمئنی ندارد. و کارگران بدون تشکیلات سیاسی که تجسم مادی جهان‌بینی آنها باشد، یک منبع انرژی عظیم، اما راکدمانده‌اند." کارگر ـ مادام که که منفردو مجزاست ـ هیچ است...او تمام نیرو و استعدادخودرا برای ترقی وپیشرفت ونیز همه آرزو و امیدهای خودرا از "سازمان" و فعالیت مشترک و منظم رفقایش کسب می کند. او وقتی خودرا عظیم و نیرومندحس می کندکه قسمتی از پیکر عظیم و نیرومندی راتشکیل می دهد. این پیکر برای وی در حکم همه چیزاست، ولی فردمجزا و منفرد دنسبت به آن بسیارکوچک است." (لنین ـ یک گام به پیش، دوگام به پس).

این یک‌حکم عام و آموزنده است، قانونی است‌که تجربهٔ تاریخ بارهاصحت‌آن را به اثبات رسانده و منطق آن رابُرنده کرده است. اما این برداشت از این قانونمندی عام در جامعه ما، سر منشاء پاره ای سوء تفاهم هاشده‌است. عناصری از نیروهایی که‌خودرا منتسب به "چپ" می‌دانند ـ وحتی برخی چپ های واقعی که دراصول حقانیت دارند ـ بر شالودهٔ این حکم عام مارکسیستی‌وعلمی اعلام کرده اندکه: "جنبش دموکراتیک و ملی در شرایطی که فاقد سازمان سیاسی وطبقاتی است، سرانجام ازیک اختناق به اختناق دیگرختم‌خواهد شد."

این بدبینی سیاسی که‌تنها برپایهٔ‌نیمی از واقعیت استواراست، بیش ازآن حدکه بعضی‌رهبران سیاسی ازجنبش عقب مانده اند، ازحقایق روز به دور افتاده است. طرح این تئوری"عام"وکوشش برای تطبیق آن‌با شرایط "خاص" جامعه مادر این دقایق سرنوشت‌ساز، اگر ناشی از بدطینتی و سوء نظر نباشد، بی شک ثمرهٔ یک برداشت مکانیکی و جامداست، چراکه هیچ مددی به‌جنبش نمی رساند، هیچ باری از دوش‌آن برنمی دارد، هیچ رهنمودی در برابرآن نمی گذارد، فقط به ندبه کردن و افسوس‌خوردن در آستانهٔ حادثه عظیمی که‌این گونه دلسوزی های مسموم کننده‌رادر غریو و غرش پرازامیدو الهام خودمحومی کندو با پوزخنداستهزاوقدم های آهنین و پرعزم از کنارآن می گذرد، بسنده می کند.

این‌خطاست اگر بپنداریم که جنبش ملی وضد استبدادی در میهن ما فاقد سازمان های سیاسی و مرکزیت رهبری است. ازاین خطا تراینست که‌بگوئیم کارگران ایران ازحزب طبقاتی خودمحروم‌مانده‌اند. یک‌چنین پیامی ـ صرف‌نظرازنیت‌گوینده‌ٔ آن ـ تلویحا سازمان های موجودسیاسی وپیشا پیش آنها حزب‌طبقه کارگرایران راانکارمی کند، درحالی که واقعیت خلاف‌این امراست. واقعیت این است که سازمان های سیاسی، به ویژه حزب‌طبقه‌کارگر ایران وجوددارد، اما‌این‌سازمانها ظرفیت فراگرفتن جنبشی را با این‌همه وسعت وجوشش و استعدادفوق‌العاده برای رشدوشکوفندگی ندارند. زلزله های زیرورو‌کنندهٔ انقلاب‌که پس‌از یک دوران نسبتاً طولانی استبدادشبه فاشیستی و کسوف‌اجتماعی به وقوع پیوست، چنان برق آسا و پردامنه بودکه‌اکثر سازمان های سیاسی ضربت‌خورده ازدیکتاتوری را غافلگیرکرد. انقلاب چون‌برق وباداز مقدورات سازمان های سیاسی موجودفراترفت و باشکستن هر سدپلیسی و اختناقی ـ سدهایی که طی‌سالیان‌مدید، هرنوع تظاهرملی واراده‌و اشتیاق آزادیخواهانه را محبوس نگهداشته بود ـ شوروامید وجسارت فزاینده‌ای درتوده‌ها برانگیخت‌که خودمحرک جدیدی برای شتاب بازهم بیشترجنبش شد.

اما مساله اینست‌که برای سازمان سیاسی طبقه آنچه بیش از گسترش وکمیت حائز اهمیت است، استحکام تشکیلاتی وجوهرومحتوای انقلابی است. شامهٔ تیز ونگرش علمی وتحلیلی حزب به آن مجال می دهدتا پیشا پیش حوادث گام بردارد وبا طرح‌دقیق ترین وعینی ترین شعارها و ملموس‌ترین شیوه های مبارزه، جنبش‌را در مستقیم ترین‌مسیر، وبا کمترین گمراهی وضایعه، به پیش‌براند، مدام آن را تصحیح کندودرپیش پایش چراغ نگهدارد. چنین اعتقادی است‌که سرچشمهٔ این‌گفتار نغز لنین‌میشود که "در لحظات بحرانی زندگی ملت‌ها به کرات اتفاق افتاده که‌حتی گروه‌های کوچک مترقی بقیه را به دنبال خودکشیده وتوده ها را با شوروشوق انقلاب برانگیخته وبه پیروزی‌های عظیم تاریخی نیزنایل آمده اند."

لنین برای پیشاهنگ بودن درامرانقلاب، برای ایفای نقش تاریخی حزب‌طبقه، نه گسترش حجم آن، بل استعدادانقلابی اش را محک قضاوت قرار می دهد ـ گرچه اوازاین رشدوتوسعه کمّی غافل نیست واهمیت حیاتی آن را در پیشبردمنظورانقلاب حتی یک دم از نظر دور نمی دارد ـ لنین‌می‌گوید: "طبقه کارگرتشنه غریزی عمل انقلاب است واین حزب است‌که باید هدف انقلاب راتعیین کند، یعنی توده‌ها را رهبری‌نماید، نه‌این که صرفا درایجاد حوادث‌بکوشد."

اماچه حزبی قادربه رهبری توده هاست؟کدام پیشاهنگ سیاسی قادراست‌توده های میلیونی راکه انقلاب آنها را به قلب گردبادحادثه می کشاندو از سرمستی و سوداهای رزمی سرشارمی‌سازد، به یاری خودانقلاب بفرستدو با دست‌آنها انقلاب را مرحله به مرحله ظفرمندانه ارتقاء دهد؟

این اشتباه فاحشی است اگردرنظر آوریم که تنها با بیدارکردن شوروخشم وعصیان‌مردم وسوق دادن آنها به سوی میدان نبردی که درآن دشمن سازمان یافته وبه خوبی تجهیز شده وتعلیم دیده، انتظارمی کشد، وظیفه رهبری را به درستی انجام داده ایم (همان کاری که پاره‌ای‌گردان های مبارز در میهن ما می کنند) چنین وظیفه‌ای تنها جزیی از رسالت پیشاهنگ است، جزیی که اگربا اجزاء لازم دیگرتکمیل نشودجنبش‌را به استقبال حوادث و خطراتی می بردکه هنوزآمادگی روبرویی باآنها راندارد.

رابطه پیشاهنگ انقلاب با توده‌ها، درس بزرگی از دیالکتیک سترگ مارکسیستی است. لنین‌تاکید می کند: "تسخیرناپذیرترین پیشاهنگ ونیزمبارزترین طبقه، جز قطره‌ای ازاقیانوس خلق نیست. آنگاه که اقیانوس‌آرام است، پیشاهنگ ناتوان و عقیم می ماند." اما پیشاهنگ درعین حال مطیع و رام جنبش‌نیست، اوهمان طورکه‌ازجنبش می آموزد، به جنبش می آموزاند. جزاین،پیشاهنگ به یک دنباله روکه‌لنگ‌لنگان گام برمی‌دارد، تبدیل می شود. پیشاهنگ در حالی که ازتوده ها نیرو می گیرد، نمی تواندمطیع محض‌آنها باشد.

باغشاه،

شکنجه‌گاه جدیدرژیم

خبرهای رسیده حاکی است‌که شکنجه‌گاههای رژیم از کمیته واوین به باغشاه منتقل شده و درنده ترین دژخیمان ساواک براین شکنجه گاه جدید گماشته شده اند. در شرایطی که هیاهوی آزادسازی فضای سیاسی کشورگوشها راکرکرده وبا آزادی عده‌ای اززندانیان سیاسی وافشای بیش‌از پیش شکنجه های غیرانسانی وموحشی که دردخمه هاوبیغوله ها طی تمامی سالهای پس‌از کودتای ننگین ۲۸ مردادبرشریف‌ترین و آزاده ترین فرزندان خلق روامی شد، موجی ازتنفر آمیخته به حیرت دردل ها برانگیخته‌است، ساواک رسما اعلام کرده است که‌برچیدن بساط شکنجه برای این سازمان مقدورنیست. یک مقام عالیرتبه ساواک در مصاحبه باخبرنگارکیهان در نهایت بی شرمی اعتراف‌کرد: "درمواردی که هنوز خشونت در ساواک وجوددارد، بایدبگویم این خشونت اضطراری است..." و در جای دیگراین وقاحت‌را به اعلا درجه خودرسانده و گفت:

"اگرما اقدام به خشونت‌نکنیم، در انجام وظیفه خودکوتاهی کرده ایم." (کیهان، دوشنبه ۸آبان)

آری ساواک بدون شکنجه مفهومی ندارد. وظیفهٔ این سازمان جهنمی که دست‌پروردهٔ سیا و سازمان جاسوسی اسرائیل است، ازبدوپیدایش تا به امروز فقط و فقط رعب و شکنجه وجنایت و آدم دزدی وجاسوسی بوده‌است. وقتی یک مقام عالیرتبهٔ ساواک به خوداین اجازه را می‌دهدکه رسماادامه شکنجه را با همان شیوه‌های رذیلانهٔ قرون وسطایی علیه آزادیخواهان تائیدکند، ازبه راه افتادن دسته های اوباشان چماق بدست دولتی در کوچه ها و خیابانهای شهرهای مختلف، هجوم به اجتماعات و تظاهرات ملی و آزادیخواهانه مردم، آتش زدن مغازه ها و تاسیسات وقتل‌وغارت مردم به صورتی که این روزها به صورت عادی ترین حوادث روزدرآمده است، چه جای شگفتی است؟ تروریسم دولتی تازمانی که شاه وبنیاد های اصلی رژیمش نظیر دربار، ساواک ودادگاه های نظامی و ارتش تحت فرمان سی هزارمستشار نظامی آمریکایی و مجالس فرمایشی برجاست، ادامه خواهدیافت، گیرم شکنجه گاه ازاوین و کمیته به باغشاه منتقل شود. این منطق وجودی رژیم هایی‌است‌که برسرنیزه و خونریزی‌و رعب‌و وحشت متکی هستند.

درود به کارگران رزمندهٔ صنایع نفت

پیکار باشکوه کارگران ایران که درماههای اخیراوج بی سابقه‌وا میدبخشی یافته است با اعتصاب رزمی وپرشور بیش ازسی هزارکارگرصنعت نفت‌که با سازمان دهی "استحکام و اتحاد درونی وهمبستگی رفیقانهٔ شگفت انگیزی ازهفته گذشته آغازشده است، به مرحله نوینی ازجوش و خروش انقلابی واردمی شود. نبرد دلاورانه کارگران صنعت نفت‌که با چهرهٔ مشخص سیاسی و انقلابی پشت رژیم شاه‌وحامیان غارتگر امپریالیستی اش‌را به لرزه انداخته است، به مثابه مظهرپیکارجویی پرولتاریای ایران، سیمای سیاسی و رزمنده طبقه کارگرایران را باخطوط‌سرخ خودترسیم می کند. صدای پرطنین و رعدآسای آنها در صدای کارگران هواپیمایی ملی، صنایع پتروشیمی، بندرگاهها، صنایع گاز، ذوب‌آهن اصفهان، صنایع نساجی، کشت و صنعت کارون و... ـ درمدای شش میلیون کارگرایران انعکاس می‌یابد. پرولتاریای ایران باگامهای فرسنگی به پیش می تازد، بر پراکندگی ناشی از سالهای سیاه اختناق شدیدپلیسی حاکم برواحدهای کار غلبه می کند، صفوف‌خودرا متشکل می‌سازد، سندیکاها و اتحادیه هاراازوجودعناصرخودفروخته و عوامل رژیم پاک می کند، پیوندد‌رونی‌و طبقاتی خودرا استحکام می‌بخشد، مبارزات‌خودرا گسترش می‌دهد، اعتصابات‌وسیع و گسترده اقتصادی و مطالباتی خودرا در سراسرکشوربسط می‌دهدو تمام وجودپهلوانی خودرا وثیقه پیروزی و اعتلاء وارتقاء آن قرارمی دهد، به سرعت ودرفاصله چند هفته مبارزات مطالباتی و اقتصادی خودرا تا سطح اعتصابات‌سیاسی باخواست‌های دموکراتیک و ملی فرامی رویاند و...اکنون می رودتا درپیشاپیش جنبش‌عمومی وانقلابی خلق، با ایفای نقش پیشاهنگ خود، به این جنبش یاری رساندو ادامه و ارتقاء انقلاب دموکراتیک و ملی را تا عالیترین مراحل آن تضمین کند.

کارگران پیکارجوی صنایع نفت با اتکاء به سنت های درخشان مبارزاتی خود، باردیگر در پیشاپیش جنبش انقلابی کارگران ایران به عرصه نبرد پاگذاشته اند. ما به این کارگران رزمنده‌و پیشتاز دردومی فرستیم وازهمه کارگران ایران دعوت می کنیم که به پشتیبانی فعال ازمبارزات رفقای کارگرخوددرصنایع نفت برخیزندوبا تشکل رزمنده خوددرسراسر کشور درزیر پرچم حزب توده ایران،برای تحقق شعارهای‌دموکراتیک حزب خوددرمرحله کنونی جنبش انقلابی میهن، تلاش خودرا هماهنگ سازند.

باگسترش اعتصابات وتظاهرات سیاسی، برتوان جنبش انقلابی بیافزائیم